

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228400

UNIVERSAL
LIBRARY

هو الله تعالى

هذا الكتاب

المستطاب المساء بالانسان ورفي علم المرسلات والمرات
 قامت والمحاسبات والاطلاء اربذواع انكار الجار اوبسجن
 كسرو اربب نهر برور وودير عطار وديبر وزير مظهر شميرل ومانند
 عيسن خايعه ميرزا محمد خاين افش ر نظام نشأب بقدها عت خنداوند
 قلم وزير اديبر انجم خدم قايم مقام ملك عجم فردون انجم
 منزه الود القاسم ايدن انصر بالمصنف نظام

بسطاع

مشاور
مهدرخان

CHECKED. 1951.

CHECKED 1956

12908

۵۳۸۱

۵۳

Checked 1965

Checked 1966

بسم الله الرحمن الرحيم

هر کج که ز کلام صانع ترکیب بشر ز نشاء تو نقش بسته بهام هو
 هر حرف در از خواجه حکمت زده هر طاهر قضا کشته عخوان قدر
 انشاء نامه حمد که تمهید سلطان صحائف صنایع ابداع الی انانید صفحه شمار و کسار
 سرد و ابراع نامه شکر که منشایان رسائل ابداع رقم کنند نامه عجز و افتخار را زینده
 کلام فصاحت ثناء بلاغت کلمات لا احصی ثناء علیک کما ثبتت علی انفسک
 قائم سحر شیم سحر بیان ثبت یافته که آنچه از ابراع ایجاد تیره بسمله نشاء و طفیل قائم
 نبوت رقم اوست قائم لقبی که فخر آدم آمد مقصود و وجه هر دو عالم آ
 زانیافت شرف نامه نامر وجه آری شرف نامه خام آمد صیقل
 علیه وآله الذین یجالیف السعاده صدر کتاب و افضل ^{نظرة} و الرسائل الهدیة جوهر

شانده
 هو الله
 انشا الله
 جنب و رضوان
 مینرا ابو العالی
 مقام وزیر ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
 سر از ستایش برود کار بنیاد
 خداوند بنده نور بنیاد
 دقایق موز جانمایی فرزند
 با همه جلالت و کمال در
 صبح صاف آلوده بود در
 آب و خاک و اراج
 صورت با همه بیکارگی
 صوبت و قدرت
 ترکیب و اسرار
 نموده است حکم
 صفوت از جنس
 غفلت

میرزا محمد حسن بجهت تجدید عهد و تمهید موافقات از بیطرف قرین الشرف ^{برادری} مأمور
 انبیا فلک ظهور گشته قلبی از مرصع آلات مسا و چهار دانگ کسری چون
 در آن سرکار عظمت برابر بجهت خلوت و غم در مواضع احسان واقع می شود و هر وقت
 داشت و بین الدلتین مغایرت و جبر نه منظور نه بر سر می آید و خوب
 سیادت پناه تجوید را کریم بیک و میرزا رحیم مشرف جوهر خانه همیون
 بموجب فرمود مهور علیجه با صد و یک بزجر حضور کسل و از ارغوان ^{سوی} مالک فرنگ
 ساعت بزرگ مجلسی بحمل فلان بعلاوه هدایا مرسله گردید ساعتین
 و سمن باه و مهر نیت افزای نیم سهر است دقائق و لیلای اقامت مقرون ^{روزها} بکلیه
 اساس سلطنت و جهان را تاقیاع ساعت بساعت میسدهام باد
 مرحوم میرزا محمد سیحان بیک از سلاطین بنهندستان نوشته
 را بجهت ریحان خلیت و داد شمیم سلطنتان محبت و اتحاد غیر نامه غیرین علامه
 والا حضرت قائم نزلت مطرح شیخ فیوضات لهر و محبذ انوار غیاث
 ناقصا هر مهر جانتاب اوج سلطنت و شیراز رو بر عالم افروز سهر عظمت
 و اہمیت و جهان داری تقاوه خاندان رفیع شان کورکانی خلاصه در این منبع
 الارکان صاحبقرانی برادر والا کھر خدیو و ارشکوه نیک خرم در شام کلدار ^{بزرگوار}

بجهت تجدید عهد و تمهید موافقات از بیطرف قرین الشرف مأمور
 انبیا فلک ظهور گشته قلبی از مرصع آلات مسا و چهار دانگ کسری چون
 در آن سرکار عظمت برابر بجهت خلوت و غم در مواضع احسان واقع می شود و هر وقت
 داشت و بین الدلتین مغایرت و جبر نه منظور نه بر سر می آید و خوب
 سیادت پناه تجوید را کریم بیک و میرزا رحیم مشرف جوهر خانه همیون
 بموجب فرمود مهور علیجه با صد و یک بزجر حضور کسل و از ارغوان مالک فرنگ
 ساعت بزرگ مجلسی بحمل فلان بعلاوه هدایا مرسله گردید ساعتین
 و سمن باه و مهر نیت افزای نیم سهر است دقائق و لیلای اقامت مقرون بکلیه
 اساس سلطنت و جهان را تاقیاع ساعت بساعت میسدهام باد
 مرحوم میرزا محمد سیحان بیک از سلاطین بنهندستان نوشته
 را بجهت ریحان خلیت و داد شمیم سلطنتان محبت و اتحاد غیر نامه غیرین علامه
 والا حضرت قائم نزلت مطرح شیخ فیوضات لهر و محبذ انوار غیاث
 ناقصا هر مهر جانتاب اوج سلطنت و شیراز رو بر عالم افروز سهر عظمت
 و اہمیت و جهان داری تقاوه خاندان رفیع شان کورکانی خلاصه در این منبع
 الارکان صاحبقرانی برادر والا کھر خدیو و ارشکوه نیک خرم در شام کلدار

صفحه اش روح صحت مزاج قدس مزاج شریف بشام ادراک میرسد
از عطر سار بهارستان عبارتش نجات مکنه افروحات تهامت و جود
امود که امر محبت بخش دماغ بهوشن میکند و در دستکامیکه ابواب طفر
بر روی شاه اقبال باز و نسطایر عقاب پیکر نجاح استعجیل بجانب روم
بغداد در پر واز بجه مصحوب شمامت و معلی نشان صنعلی خان سمت و
یافت و پر تو انواع بخت و سرور از صباه خورشید مضامین مهر کیش
بر سیر آنچه دل الفت منزل یافت و هاید و ستانه و تحالیف کچما نه جنو
تفضیل عطر بنیر محفل مهورین نیت برودش شاه محبت کردیره در وقت
صنعلیان از درگاه خلافت بنیان رخصت انصراف می یافت حکمای شوق
عالم دوستی با از ریا و قصور حال حواله تقبر ریاست که بعرض عالی شاه
هموار با علام خبار نام مستر آثار سلا ترفات مقدس صفای و با نهایت
بخت او از خاطر و محرک سلسله موالات باشد باقی آفتاب نیروال حرمت
جاندار مضمون از زوال بهی ایضا از انشاء مرحوم میرزا محمد نجف
رقم نظارت و باغات و عمارت انکه از روزیکه بانی بنسری
جان و مضمون این بلند ایوان قبه صرخ مقرر برانی آت خشت و کل نخته

جانب از زندگان شریف
افلاک صوفیه زینت این جهان
سجده باریقه بدین در پیشگاه
حاکم کبریا کزین مارج کجایا
منه اوار وقت کزین خاقان
سلطان و مولوعامت و ستار
فرایم لند نظر عاقبت و جلات
عاجاه فیس جانگام کبریا
در سنگاه خاست و ست خ
مغرب نجافان محضات خ
شکوه شرف و جلال
شدند از زینت عالم
بنصب فلان سوزار خرم
عقلین من دلی از دست
ضد دارم خاطر محبت پست
که در بنیادین سوزار خرم
نیت و زینت من خرم است
نست

قلوب عالمیان پدید و از چشمه سار عطف از خدا فرو نخل آسرای تازه برگ
 کار آورده مانیر شکرانه این موهبت عظم و سپاس داران این عطیة کبری بجهت
 همت فلک فرسایان فرمجه ایم صهریک از بندگان عقیدت کیش و درود
 خلافت نشان غلامان خاص خاندان یکتایی ستوده و آثار صوفی گزینی خواهان
 خه و نسبت باین آستان سدره اساس مانند بارقه بدر منیر و شسته مهر عالم کبر
 بر عالمیان ظاهر نموده مصداق صدق اتساق وجود یومئذ ناظر الی تها طهره
 از آنچه سرخ رود درگاه جناب رب العالمین و سر بلند آستان آل طه و
 باشد ایشانرا منبوقه و رفعا مکانا علیا رفعت کزین مدارج علیا قرب
 سلطنت و مورد عنایات پیش از پیش خاقانی سر بر ایم مصدق انجان نیکو مال
 عالیجاه محمد علیخان لقب شاه صلا خادم آستانه مقبسه منوره متبرکه است که در
 از صبا فرج بخش ایلت استر ابا دجرحه نوش و چند می باشد و دلار منصب
 از چند خزان هم آغوش بر همه از اوان صبا الی یومئذ آغاز طلوع نیر جهانیت
 و بد و ظهور سلطنت و کشور تاز نوای همایون باست در مرام سینه و عقیدت
 تویدست و در نشا داده خوشگوار این آستان سر مست بجهت لند از ابتداء فلان
 ایام را منظور الطاف خاص و بار یافته خلوت سر قرب خصاص میوه بر تبه

ارادت حضرت در جهان
 خلافت را از هر که در دست
 حقیقت با عیان حضرت
 در کاران که در حقش نقص
 سلطنت بدست میگویند و سازند
 در کار جهان را در میان
 در هر شرف و کجای و چه از روی کار
 حق را تا نامشکست
 بنام از دنیا نماند بدان
 در وفای از قهار و در دشمنان
 در قبول همگان و در دشمنان
 در دوست همه یکسانند و قبل
 در عرض حالت و اولاد
 همه بر سر و خلعت
 و توقف بکوت و خلعت
 و مال مصر بکارم حضرت
 مثال با عیاشی تامل

منصب جلیل القدر نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه سرساز فرمودیم که تهنه
 مردم بصیر از رومعنان نظر ثقل نظارت اقدام نموده چون از رور که در کونج
 افزونتر در بنجاوله متعادل السموات والارض کلید قبض و بسط امور جمهور در
 کفایت قدرت اوست ابواب خزان دولت سوازه رتبه بر روی نواب ما
 کشاده و از هینکامیکه خازن کنجینه ایجاد که بدل اول آیه کریمه و غنچه مفتاح
 الغیب لایعلمها الا هو است و کشاد کار نزدیک و دور در یاد اوده و شیت
 اوست مفتاح فخار سلطنت رومی بین بدست کثیر کتاسر داده بر دهمت
 والا لازم فرمودیم که هر یک از چاکران عقیدت مند که هر که هنبان اخصاص
 در صندوق استخوان سینه محزون و لولوی للاحسن اعتقاد در لولو بشارتک
 فرما در کنون ساخته باشند یا نه با این خاص متمناز و بوظیفه کوناگون سزاوار
 فرمایم از انجام مرصداق انیمقال صورت حال میرزا محمد صاحب جمع خزان
 است در همیشه از کل محمد حاش استشام رایحه دوستی و خلاص شده از ابتداء
 فلان بر موجب او فرودیم در از و امیدوار بر اسم خدا متکذاری قانیم
 نقش دست اعتقاد بر نقد بنده که سکه سازد رقم صدارت که میرزا
 مهدیخان انشا فرموده است چون وزیران قضا و دیران کارخانه

ایران آفتاب
 سبیل النایب
 در معضرت خورشید
 وجود و قهر خورشید
 زهره بر ذرات
 لعوننده از زرافت
 است و کدرا از رفت
 مطلق از آنجا که
 ماستی عطالی
 فخلو و سبک
 چا صلبه بر این
 شافیه مستقیم
 الاسراف از فرجه
 عارض عقوبت
 مینور هریق
 شش بار قوت
 اشتباه و الا ساقه

اعطرت کل شیء خلقه ثم هر بر رقم طرازی کلاک تقدیر و نشان نشان جنبان
 ویرلیغ بلوغ کیتی ستانی را بنام نامرینخانه واده غر و نشان گاشته ^{حجرت} چو لولا
 خاندان طیبین و طاهرین و برکت انتساب بدو دمان آل طه و سین و مشر
 قبض و لطف امور عالم سهار بر کف کفایت خستیار همایون نواب باکر ^{بطل} کشته
 مایه بر امر مصلحت سنجی نظام کل بر دمت همت خسروانه لازم فرمودیم
 در هر کرا از بندگان ابادت کیش در در کلزار همیشه بهار و لعل چای ویر لاسرو
 ازاد وار شیمه ^{تبدیل} تکلیف بندگی این آستان الامت نشان مؤمن زاده بود
 دستگاه سلطنت سلطنت در وقت دور و کساد مهمام دین فو صلت سخن را
 و تدبیر متصف باشند و ایشان را در ^{پس از این} مفضل قرب و عزت بالانشین سازیم
 بشریف شریف و جعل ^{در کل} لے وزیر بر بنیت آری قابلیت شان سپردیم و چون
 وزیر سابق دیوان اعظم ^{در کل} مقتضای آن لسان لطیفی آن راه استغنی چشم ^{چشم} حقیق
 عنایات پیکران خاقان پوشیده و بجواز عین کافر نعمت جزا علی ^{چشم} چشم خود
 معاینه دیده و تخریک سر نکشت اشاره اقدس در جهانیا نازد از دانش نکشت
 بر دیدگان است مردم دیده ^{از روزی} شش از آینه خانه حاجی جلا وطن و ترک جلا کده در
 طرفه العین عبرة للناس ^{از روزی} گر دیدند احمد قلنجان بکیده با لعا به در آتیار بدیر از

و تو بنام دیده و بر عطف کلام
 و صبر است در میان راه حصول
 سؤل با بعضی شرف و افتخار
 و الا سبب آن در علم با حاجت و مناجات
 و جلالت همراه خاسته حضور و
 است با ابراهیم خان بطان حضور و
 ظهور آن خیر سبب سلطنت و پیوستن
 کسان که در حج خافت و با جبار
 نواده باض شوکت جمال
 ایشان در اجال لال چشم
 شمرت و اعلان
 از یک کجاست در دست
 آنچه در جب در دست
 از نظر کمی اثر سازد
 جلوه بر سبب آن عالم سبب سازد
 بعضی در این نوع غنای
 در چشم در نظر این نوع غنای
 شکر از فیض کجاست حضور آن

و کوچ کانیم جراد مشهور و متفرق ساخته بمالکت خراسان ابرو شهریا
 فرستادیم و بجهت تداوم بنا باید از در فتح قلعه بهره میسر و تا مراحل منور به با
 طوایف غلبه قندمار که با نطایفه ناکبار یار و مددگار گشته بجهت مطیع و مطیع
 طوق اطاعت و چاکر و قلا ده خدمت کنیز و فرمان برداری سلا بگردن جان
 اندخته در خیال از انجام مهم بهره فراغ حاصل و سرکشان جدو خراسان را
 بنیه کامل فرمودیم و نوشته از جانب علیجاه محمد رضا خان قبل این
 سفارت روم تمسین گشته بود رسید مشعر بر آنکه او اولیا دولت عثمان چنین قرار
 یافته در ممالک و قعه در قسمت رودارسن و سر و از نظیر بغرباش تعلق گشته
 باشد و اتقی انیمصاحبه در نظر با حکم تقش آب و مویح سراب دارد زیرا مقصد
 اصلی استخلاص اسرار ایران بود مطلق بان سر و خسته و آن امر را هم در ضمن
 صلح مندرج و مذکور ساخته چون ^{دار کردن} سوز نور نور مشافه رای رضای حضرت سبحان
 و مخالف دولت قاهره حضرت خاقان ^{دار کردن} لغو این صلح و امناط عهدها زنده گشته در
 این وقت که مناعت و معانیه مقصود علی بیک کر ایله سو تفاق الطیجی روم رو نه
 فرسود و علیجاه مشارالیه را اعلام فرمودیم هر چند صلح و امناط عهدها زنده گشته
 منتظر ورود موبک مسعود سرکار علی بجهت باشد بر عالمیان طاعت هر است در وجه امثال

جان کرده جان بکر نیروی خدا
 و زبان خوش با کبیر و ساز و دریم
 کار با همه از این نشا عیوب
 جانب پیوسته از حکم خدایان
 داشته این بخت را که در دست
 داریم با پیوند ناز و نیت
 کشته در مویح سراب گزیده
 درده در شکوه مویح سراب
 صحرای خطا در دست است
 دست بویا بیدار خسته در
 تا بیشتر جان و غم غم
 و سوز جان و داغ صدارت و
 رای عطر خا و داغ وزارت
 کشتن از داغ مویح سراب
 عظم باد در تار و زخم
 و شوقم فدای خا و زخم
 مشایخ و از آفتاب کل زیست

فرار نماید سر راه بر ایشان مسدود شود محمد شاه پادشاه هندوستان
 در جواب نامه تمهید این مطلب نموده بجز از معاودت عالیجاه شیر
 عالیجاه فرعی ایجاه دولت و شوکت و اقبال پناه قدیم آستان ملک
 پاسبان جلالت همراه ارادت آئین بلا شنباه مقرب بحضرت العیبه
 العالیه محمد علیخان قاجار قورسیا ولباشی دیوان علی را برای تجدید
 این مطلب روانه فرمودیم پادشاه سابقی الاقاب بهمان دستور متعدد
 مدعا گشته بجز از رود آیات نصر آیین یعنی بارجمعی از غازیان شیر
 شکار در برابر تبنیه افغانه کلات و غرنین و کوهستان ماسور شده
 بود بعضی بار یافتگان محافل ارم مشاغل و الارسانند چه پیوجه من
 الوجوه اثر از پادشاه نیکو و عوجان هندوستان در این صورت ظاهر
 نیست نواب همایون ما مجرود از برابر یاد آور انیم طلب عالیجاه
 مخلص عقیدت فرجام مقرب الخاقان محمد خان ترکمان بلوچان
 تقسیم فرمودیم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سده سینه والا
 در پادشاه نیکو بنا بر تباہل و تغافل گذشته جواب نداده خصت
 ایچی را نیز موقوف نموده اند الوار حبا بخشا بغرم تبنیه افغانه کوهستان

در جواب نامه تمهید این مطلب نموده بجز از معاودت عالیجاه شیر
 عالیجاه فرعی ایجاه دولت و شوکت و اقبال پناه قدیم آستان ملک
 پاسبان جلالت همراه ارادت آئین بلا شنباه مقرب بحضرت العیبه
 العالیه محمد علیخان قاجار قورسیا ولباشی دیوان علی را برای تجدید
 این مطلب روانه فرمودیم پادشاه سابقی الاقاب بهمان دستور متعدد
 مدعا گشته بجز از رود آیات نصر آیین یعنی بارجمعی از غازیان شیر
 شکار در برابر تبنیه افغانه کلات و غرنین و کوهستان ماسور شده
 بود بعضی بار یافتگان محافل ارم مشاغل و الارسانند چه پیوجه من
 الوجوه اثر از پادشاه نیکو و عوجان هندوستان در این صورت ظاهر
 نیست نواب همایون ما مجرود از برابر یاد آور انیم طلب عالیجاه
 مخلص عقیدت فرجام مقرب الخاقان محمد خان ترکمان بلوچان
 تقسیم فرمودیم عالیجاه مشارالیه نیز عرضه داشت سده سینه والا
 در پادشاه نیکو بنا بر تباہل و تغافل گذشته جواب نداده خصت
 ایچی را نیز موقوف نموده اند الوار حبا بخشا بغرم تبنیه افغانه کوهستان

نفر از غازیان فیروز نشان بجزم قزو له تعیین فرمودم در رفته جاوید
و عدد و کثرت و سعداد محمد شاه را ملاحظه نمایند قزاولان تاده فرسخی
که بال رفته بقدر ده هزاره هزار قشون محمد شاه در مقدمه بخش جمع
خوردند شکست فاحش ایشان داده سرگردگان ایشان را زد و شکست
با جمعی ایل و استر حضور اقدس آورده ببارد وقوع آن شکست محمد شاه
در همان کربال سنک عظیم و حصن حصین مرتب نموده و توجانه مسلح و محاط
و بنا بر جنگ سنک توجانه گذاشته چون جمع را نیز ما نور فرمودیم
در از کربال گذاشته نسبت شرقی اردوی محمد شاه در سر راه شاه جهان
آباد مشغول قزو له باشند قزاولان مذکوره در شب سه شنبه پانزدهم
خبر رسانیدند سعادت خان باسی هزار نفر جمعیت و توجانه و فیلان کوه
توان وارد بابی بن کجیره عازم اردو محمد شاه میباشند و ما نیز ایت
نصرت آیا ترا در ساعت ^{استمکان} صبح مانده بجزم سر راه گرفتن حرکت فرمودم
بسمت شرقی اردو محمد شاه میانه کربال و بابی بن متوجه گردیدیم که
شاید بان تفریب از سنکر بر آید یک ساعت نیم از روز شنبه گذاشته
در کوه همایون با از حد کربال گذاشته و جمع را قشون سعادت خان که از ^{نوع}

دیده امیدوار افکار و سیرت
نیامند کافان کعبه حضور سلطان
بوقف کافان قشون سلطان
در کربال حضرت سلطان
فیروزان کعبه حضرت مشرفی
دارا شکست کعبه حضرت مشرفی
دست بر اصول حضرت مشرفی
سازد عدم با علم حضرت مشرفی
در بیان خالک فک و سیرت مشرفی
شوم خانه از راه حضرت مشرفی
غایت شامل الافاق حضرت مشرفی
از اشفاق و معجزات حضرت مشرفی
ملکوت نظام محمد شاه حضرت مشرفی
خوشید جناب اقدس حضرت مشرفی
ساخت این محفل مشرفی
کافه را با ابرار افضل مشرفی
المرورین اقبال قبله عالم و جان

بیامده گرفته بحضور آورده از قرار تقریر ایشان معلوم گردید سعادت آن
 در همان شب سه سبنیه یک ساعت از شب گذشته با قشون خود
 وارد سنکر محمد شاه گردید چون از آن مکان تا اردو محمد شاه یک فرسخ و نیم
 فاصله بود در همانجا مضرب خیمام اقامت کرد و در مقابل اردو
 محمد شاه نزول اجلاس فرمود و تبار و رود عالیجاه سعادتخان همه جمعی
 رفع انتظار مشارالیه شده و استعداد خود را در دست نهجه در کمال آرا
 دیده بود در وقت ظهر همه تو سخانه خود را برابر محافظت اردو خود
 گذاشته و یکجمله دیگر را بیرون آورده در کمال استعداد تمام و جمعیت
 مالا کلام با فیلان جنگی و اسباب و آلات تو سخانه از سنکر برآمده تا نیم
 فرسخی اردو همایون وارد و وصف قابل آراسته پادشاه مذکور خود
 در میان صفوف پیش جنگ وارد و میخواست سر قرار داده و
 ایستاده و جمعیت ایشان بجز بجز از نیم فرسخ منسحل جنگ بود
 تا سنکر پشت بر پشت صف بسته ایستاده بعد و طول سپاه انگروه تبه
 روز کار نیز نیم فرسخ بنظر میآمد همه جمعی سپاهی لشکر ایران حسب تئمن
 ده وارد و مقابل لشکر عبداللہ پاشا بود نواب همایون با آرزو مند

شاهنشاهی ایران
 در صدد این است که در این غنوده در ظل حمایت
 دولت کتبت در این صبح و شام بر سر
 نستان آنجا که در این وقت
 دعا گوید و تا آنجا که در این وقت
 بر سلطنت و بر جاه و دولت
 حضرت جانشانی تمام و با تمام
 و جان فدا و تقدیم خدمات
 اقدام و امر که مخالف ایستادیم
 خدمت بشمار این خدمت فرزند تو
 طعم خرد و خدمت و فواید فکانت
 و مدارد و پیوسته در تعلیم خدمات
 عبودیت بجان و جانفشان و در این
 مرجوعه جان شاد و جانفشان و در این
 او ان منتظر خدمات و فواید
 صبر و صبر و کبر نستان علیا شکر تو

اعظم و جمعی از خوانین چون نزد دست سکر صفا سته ایساده بودند
 خود سوسنکر رسانیده از صدمه غازیان بسیت هزار نفر متجاوز ایشان تعقل
 رسیدند جمع مردم دیگر شده بودند بجزار و قوع این فتح نمایان از چهار طرف
 بمحاصره عسکر ایشان مامور فرمودیم سر راه فراریان را مسدود و مقرر فرمودیم در آنجا
 و ضمه بار با نجا رج سکر ایشان بردند و سکر را محاذ ساخته هموار نموده چون کار
 اجتماع با اضطراب انجامید سر رشته کار کینجه دیدند لابد و ناچار بفاصله
 یکروز و پنجشنبه بمقدم نظام الملک مشارالیه از جانب محمد شاه وارد
 ارجمند گویا پنور و در خدمت بندگان تریا مکان اقدس و اولاد غیر خواه
 مقدمه این خیانت گشته و محمد شاه نیز با خوانین و امیران دو یوم دیگر
 از در و انفصال وارد درگاه فلک شمال گردید و در حین آمدن مشارالیه
 پادشاه مذکور کور کانیه و سیل نسله کورگان بفرزند ارجمند کامکار و در
 سعادت مند عالمیقدار نصر الله میرزا تا خارج ارجمند معلی باستقبال روانه بودیم
 پادشاه مذکور را داخل ساخته و مهر سلطنت را بمو کب همایون با سپرده
 امروز در خیمه مبارکه همان نواب همایون با بوجو بنا بر رعایت ظن ترنگانه
 لازمه بلطف و مهربانی و لایقه اعزاز خاصه شایان و قانون با بفر و تکلیف

ایمان جامع خفاست صمیمیت
 اوصاف جزئیگی باشند اگر این
 محمول بر او شود و در این
 زیاده و کمبود است
 تکلف است و در این
 معنی نصرت و در این
 مرا بیک جنبه در این
 طوری است که چون
 در دل شاه کامکار در این
 مطلع صبح شاه از این
 خط مشورت را باین
 خط نشان فم بر این
 خط نشان فم بر این
 وقت غلبه کند چون
 نصاحت با این
 نصاحت با این
 حکم در این
 حکم در این

از رزق او ممنوع و کوتاه فریجه و به همان تو نجات او را مورد غنایه
 سلامت و سزای ^{کلاه} ^{سزای}
 ساختیم در عمده شناسد تحریراً اشاء میرزا مهدی خان انچه
 ایالت و شوکت پناه چشمت و جلالت و شکار عالیجاه میرالامیر اعظم
 ناظم الایاله و الشوکه و الحشمه و الجلال و الاقبال پیر محمد خان سلکیر سبکی
 بجلال توجهات خاطر اقدس غرضت میاز و درجه خصائص باقیه
 چون در عهد خجسته و زمان فرخنده در معارف و موصول خسرو و نجم بقضه
 حمل و هنگام بزم آراء اصحاب شغل و عمل و هر یک از دست پروردگان
 قوه ماهیه پزیر بسیار الوان از نمانخانه نگون بعرصه ظهور میانید و هر یک
 از غصان و اشجار در ساحت کلزار ما ثوب شجر و تونه زر قدمی آرند از
 بچاق خانه صنایع اله کوه از خلعت سنگین ^{بسیار} خار بردوش ^{کنند} و دشت ^{بسیار} چون
 نرگس و سبیل قصب پوش میباشد اندام مال هر یک از تربیت یافتگان
 بهار الطاف همیون در بزم ارم نظم و الا بده باب یک قسم سزایه است
 و قامت او ایشان کیخود تشریف کرانمایه و عالیجاه در چمن بندگی و راستی
 راسر و آزاد قامت اخلاص لباسیر کجرت یک رنگی در مجالس و مجال
 جلوه داده است چون در ساعت تحویل از محل اقدس بر محور و از سخن

بین و سید عامه نام مکانه
 عاص و عام در کف اسوان در
 ابده بجا شکار در این صوبه
 مصاحف خلق الهی در حجاج
 متوفین امین باشند حضرت
 اله اعظم و زوارین است
 رسول نام و کعبه و جیب تقدیم
 سلام بفرغانه بال تقدیم
 علیهم طاعت و عبادت
 مراسم طاعت دعا کرده و ام
 معصومین و شاکت نمایند
 به الاتصال استغفار
 و اسب و القاسم نظام
 در تربیت خدمت عالیجاه
 صلح و صلاح و سداد و طهارت
 قلعه و نادر مصر و فدرت
 حال بخیر و سبکین و منظور نظر اصحاب
 از فرقه است باب دعای

حضور محروم بجهت لند بمفاد اینکه چو خورشید تابان دهد فیض نور
 نه نزدیک محروم ماند نه دور یک دست خلعت مهر طلعت بعلاوه
 یکشوب کردی ز رفعت بجهت انعالیجاه ارسال فرستیم در روز
 عید فیروز سلطان آنرا پیرایه دوشش کامرا ساخته میباید در آرزو
 این عنایات خاص هر دباره انعالیجاه روز افزونست پوسته از
 مراسم جان نثار چشم نپوشد و از رو امیدوار در نظم و نسق مملکت
 کوشد در عهد شناسد انکه امیر مهرباب بیک وزیر
 هرات براندم در این وقت معرض همایون رسیدم انوارت پناه در
 قلعه هرات طرح عمارات عالیه و خانه و خلوت و حریم
 سرانسیا دمنجه است و اماک و استقبال بنا ننوده هم چنانکه
 تدبیر او عزه را بدشمن تنگ کچه بود وسعت دستگاه او عرصه را
 بر اهل قلعه تنگ کچه نواب همایون در عاریت سراسر در هر
 اهل هر مملکت و شهر رتبه برتر دارم همیشه خانه پرورش و از بخت
 و خوابه رنج جبرعه نوشیم انوارت پناه در آرزو چاکر اینچاندست با
 وصف اینکه اولاً بیچ قسم در تسخیر آب و گل اندیا رخصی نیست بچم

دعا خواند صاحب شایسته بنام خداوند
 دوام است و خلعت با شاه و امیر
 حکم با کاه مانده پاره خطاب و امیر
 باعث مال خاطر که است خست نام بجا
 باشی خست عفت
 اول است همان فارس کبریا
 کشته بر جویان کرم نیست
 خانوار بکسوم
 در سرفق جهان ظل تو انوار
 خفته در تاخت بیعت آن دیدم مملکتان
 ایشان در انوار اجابت انور و در پیش
 جلال ملکوت انور انور و در پیش
 خیمه اشعبار غاب القلوب سالکان
 در شان جلالت سعادت ساز و آرزوی
 مجامع جبروت سعادت و در
 مراعت و تقاضای است و در مجلس
 اخلاص و غایت اختصاص ساز مجلس
 و سایر مفضل از عدم غم بعباده

چته ریشه تصرف در خاک آنسرین منس و برده و راه و رسم خدمت را
 فراموش کرده ایکنه ادعا خدمت خدمت کجه او از چه حق خدمت بر این
 مومنت میباشد حکم خرمالت به طب دارد در مصرفش صل همیت و است
 اگر تحمل اینبار و بهین ضرب و شتم فرما بر دارش دست جور در آخر
 او ریخته مر شو و الا کون او عرضه امتحان شمشیر ابرار خواهد شد در
 ایندت نبر از اینکه مشغول خود ساز بجهه کاه بر رسم تفنن مشغول
 راه و رسم له و لوب و کاه هر چه بر بنمزد را پیشه اندیشه خود منجه حاصل
 مقرری منجم عالیه مشار الیه عمارت جدیده و حمام و حمام
 در در دار سلطه جرات و توابع تحصیل کجه بجهت دیوان ضبط منجه
 در خانه در کنار او کولاف باشد تصرف او بدیندی باید
 بهمان خانه محقر و سامان محقره کفها منجه بساط بزرگرا که چیده اند بر
 پسند و او قایل در صرف زینکین اوضاع و تحصیل عقار و ضیاع
 بیاید صرف خدمت ایندی ولت نیرم بچول و قوه بیزدان مادام در تنور
 ایندی ولس افروخته است ان خاکشان این شاهراه نخته است اختیار
 بخیرین بستان و باغ ندارد عالیجاه محمد حسین خان

و جمال ملازان سده سینه کعبه شال
 سینه جان نواب مستجاب قدری
 افتاب نیر کاب و شکر خلعت کاک
 زلفت چمنین شوکت و جلالت
 سینه عاف غفلت و نوازش شایعی
 منظر سلوک مطیع انوار شایعی
 اصف سلیمان جان خاوند و جلال
 کورن سده پویشته زان ان عالم
 در سفر و زینت و تقابل ان عالم
 اقبال نواز حضرت با شیبه بجز
 خیز از شایسته با مبرست و دست
 اجابت و شرف اجابت و توجیح
 امید حضرت اینز متعالی خاوند
 لیزل و لایزال ذات محمد ضیاع
 انکاب خاب سوار جمع بیات محظوظ
 دشته قدرت انعالیجاه
 با دج و فضا مکانا علیا سینه خاوند

نفسم انهم یکیدون کیدا واکید کیدا همانا لطایفه دور از خوردن اصل
 نزدیک و مفاد اذاج است بحین جارت العین دیده بصیرت
 تیره و تاریک گشته در بدلول کمثل العنکبوت استخذت حصاراً
 ما من و سرکشی را دست بایه رفع محن دهنسته اند اذ اراد ان یقوم
 سوء فلما ترد له از انجام هر بخت خاص یافتگان بمفاد و نرفع درجات
 من نشاء کلمه سؤال لازم است در درصیانت حال و پدیدار
 احوال خلائق کوشیده و از شبیه غوغا طلبان بنکامه غناد
 و فتنه انگیزان طریق بیلک لحرث و نسل و التذ لا یحیث
 الفساد طرفه العین دیده نموشیده از طاعت کیشان حکم ان جنج
 لکلم فاجح لهما دفع حیف و بر مفسدين واردین بمصداق و یلقوا لکم
 السلم و کیفوا الیدیم و خذوهم و قتلوهم حیث تقضوهم سل سف
 نمایند ایجاب را از فرقه ابد الال الذین منقضون عهد التدم من بعد
 بیثاقه و تقطعون ما سالتهم بان یوصل و یفیدون فی الارض
 بحر اطاعت منظور و ار کشیدن سد حدیث شیر بر روی اجاب
 بغیر از تندید راه یا جوج و ما جوج فساد امری ملحوظ نظر منیت لیکن

نور و ساطع و تقصد و نسیب
 نواب و مستطاب لایب و ناز و نهم
 و در نوبه مغاضبت و سلب و سرافرازی
 بعد دیده و با نثار و شن و نوزاد است
 با صدا قال آورده مثال شیال از
 ان صدمه فرج و فوضده قال از
 شاه نورش نموده و نور ان
 برین نشت شد نورش و نیکو ان
 کست بکیفیت هم در زبان هر برید
 کلون کوبید ز رشت و در ان
 که عزمش براید هموار و نور
 ان نیده ناز با در علم نشت مثال
 فلانید زلال نورشید مثال
 مفارق خدای لایزال با
 کترین نور از اجاف و نهم
 فیرن و حق از رویه یلوب
 شنبان صواعق بخرد و از او اعلم بود

ایشان میجوهند محض حرف رفع این امر شکر کوه باز اعاده
 عادت قدیم نمایند و من کذب بزند احدیث اگر چه معلوم است
 در اطوار انگروه غدار و قیولون بستانتم مایس فم قلوبهم نامرضی آن
 صدیق سعادت شعراست و لقد تعلم انک یضیق صدرک یقولون
 ایا بر حکم ولا تخزن علیهم ولا کن فی ضیق مما یکرون از آن که ز خلیجی نه
 بخاطر راه ندهند در شایسته تعالی و خامس اینکار غمغریب بر کار
 انطایفه عاید خواهد شد در اینصورت انفالیحاه اعانه و یاری
 ایشان هم منافی رضا جناب بار و هم من مخالف شبهه
 حق گزینی و صداقت شعار خواهند دانست در کجول کتوه
 قطع کار انطایفه با جاکر شمشیر تیز و طیور ارواح ایشان صید
 چنصر شهباز تیغ خوز نیز خواهد بود و سایر امور رجوع بتقریر فرستاد
 کان مزبور است در در انجمن حضور نذکر خواهد ساخت
 انکه ریش سفیدان و سر خیلان افاغنه سکنه همراه و نهر این بلتند
 که درین چند وقت بسبب اتفاقا در اوضاع بهم رسیده اکثر
 ایلات پاز جاده طاعت بیرون گذارشته سر بسر کشتی در آرزو

بیاگاه اصدیق است
 عقول از قدیم قبول فقر و کمبود
 ابرو عبود است فاضلت ازین
 چشم علم غمغریب
 عبور نماید ساجان نظایر
 واقف است روح و
 اطفال موجب است روح و
 عشق شامه
 العواجب شامه
 سوز ایوب میراند
 سبکسان خالص نظر از
 صادق الاعا خالص نظر از
 ساعه طالع زبون و بیبرکت
 از لون بعبادت و بیبرکت
 ارباب بعبادت و بیبرکت
 کلمات جان و زبانه
 جان توان از العزیز الامام
 خلق شکر از ضمیمه سار لطف نامی
 کلام حکما از کلمات آن بره دور

یکی از آنجمله ایل افغان بجز در مقام و بحر طغیان برآمده اند دین
 احانت بجد الله تعالی ممالک ایران صاحب بر سر سائیده و به یکی سر
 کسان از ضرب غازیان نصرت بنیامان از ضرب بدستور
 قیدی بلکه بهتر از اول طوق اطاعت بجز بقتل سوار افغانه عهد شکن بر تو
 در ایشان نبرد رسال قبل با و کلاء عا بعد اطاعت بستند اما تو
 بمفاد افوا بالعمود آن الحمد کان سؤلوا فراموش و مصدق
 و من نکت فانه نکت علی نفس را از خاطر ضلالت نبیوش کردند
 زود پیمان از انبک بد عهد شکسته با و صف نمغیر باز
 و کلاء عالی از راه مروت بمفاد ادع الی سبیل ربک بالحکمة
 و الموعظة الحسنه انگروه از بر طاعت دعوت و مضمون عفی الله
 عما سلف از سوابق اعمال ایشان اغماض و اتمام محبت بر ایشان
 کعبه ایم چون بخواه از اراد بقوم سوء فلان مردله و مضمون اذا
 جائت السجین و جارت العین الطایفه دور از خرد را جل زنگ
 و در ورطه حیرت دیده بصیرت تاریک کشته تیز از خیر و
 شر و نفع از ضرر منب نماید و مضمون وطنوا انهم ما نعمتم خصومهم

دارد میرننده است فاما در باب
 العظام عالم الخفایست امر از او نه
 آثار است تا بوقت دار است مع مان
 اخلاق و مقام طوار بنیجان بخوان
 نسبت به عموم ایشان و خصوص باب
 در بیان از ایشان که در کتب
 فضل و افعال از ایشان در معانی
 رابع النهار است بخندان در معانی
 و در این مختصر از افاق در طر
 شخص کثرت اقدوه افاق در طر
 حقایق کثرت خفایست در این
 مجرور و مفعول در این
 نهادن تا از رسید فاقده فقیه
 قارانت در بافت فاقده فقیه
 خیزد و خیزد در این فاقده فقیه
 علیه رسانیده خیزد در این فاقده فقیه
 را عالم از افول خاطر فاقده فقیه
 اوضاع در کار بر تیر کس که در فقیه

قلمه

باشند از آن سرزمین کوچیده با مال و حال روانه مسکن قدیم
 خو شده ولایات را بدستور از منته سابقه تصرف جنود
 دهند و اگر خستیا را حد الامرین نکنند آنها بکفیکیم علی انکم
 دایما گویند که کلم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بعنایت
 پنحایت الهی سپاه منصور را بجزیب بنیاد هستی ایشان
 و قلاع ایشان را محصور و جهت ساخته در اندک زمانی
 با تیش انگیز نوایر کهن هر دوازده دمان ایشان خواهیم بر آورد و بس
 و جو ایشان را با خاک تیره یکسان خواهیم کرد اگر بطلمت سرای
 هند رفته اند برق شمشیر غازیان چراغی در پیش ایشان
 خواهد افروخت و اگر بروم کمر نخته اند بارقه شمشیر مصری خانان
 ایشان را خواهد سوخت آنوقت بمباد فلک یک سیف عم یانم لمار او
 با سنا دامت سود ندارد و واحد از ایشان را رو بر بسود نیمی
 چون آن نده تذکره لمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا در عهد شناسند
 شیندم در درو لمت مقصم امیر کفر قار شد از عجم
 روان کوه از دیده سیلاب خون نبالداضعف حال زیون

فنا دارند و بسیار بر سر سوار
 و خصوصیات احوال خیرال و نظام
 لانا و اول شان مطلع و بسیار
 و برتر و خاخر گشته بر دارند
 نامت لغوی جان است
 همایون نامت لغوی جان است
 بجز در نشود لاریت
 بجز در نشود لاریت
 دیده بیدار و شمع
 در پیشین تعلیم فضل
 نماید در اقامت
 فوج و قابلیت
 در پیشین تعلیم فضل
 باشد بفریب
 باغایت از باطن
 در و فاد حقیقت و لیاقت
 در و فاد حقیقت و لیاقت
 در و فاد حقیقت و لیاقت
 از در که با از زو شرف
 ملک هانان است
 محرم آن کجی قابل خود ندیم

پھر رکاب قان اعظم و خاقان معظم و مالک رقاب الام
 سید سلاطین العالم مقرر شدہ از نظام مہام عراق و اذر
 بیجان و فارس فراغ کامل حاصل کردہ بوجہ مہم مقارن
 آن خبر رسیدہ افغانہ ابدالی ہراتہ در سال قبل ازیم شمشیر
 غازیان شیرگیر و سطوت دلیران ہر بر نظیر قلاؤد اطاعت
 بگردن گرفتہ از جان امان یافتہ بفرشیوہ فتح المصافت
 المجازات بالمسات پیش آورده در مقام نعی و طغیان در آمدہ
 اند لہذا نسبتہ سرکشان اندی را ہم و از سایر مہام الزم دستہ
 بہر کابی قاید توکل از حد و دروم غمانتاب تو سن عزم دست
 ہراتہ ہنکامہ از عرصہ رزم کونیریم مجرود وصول آوازہ توجہ
 موکب و کلاء عافغانہ ابدالی بمصمون اعزق تثبیت کل
 حشیش از حسین برادر محمود استمداد و نیز با طایفہ علیہ مدد ہرین
 آمدہ از انجام ہر سوارہ سپاہ و ایدہ بچند لم تر و ہا مقدمہ شکر
 غضنفر فرو نوید اشم الاعلون و اللہ معکم ولن یتکم بانہاء
 منہیان عالم غیب سامعہ افزوز دل حقیقت پرور شبانہ

کو از نفاط و جہا غائب
 ہنوز این امر کہ بکہ در مہم کیست
 عازلا ظرف ما جان صفات
 در ظرف بودق مرادہ استان
 لغتہم و طواف مرارت مقدس
 بیار است و کتبہ و کتبہ
 تکرار کتبہ الفہم بین و کتبہ
 تکرار کتبہ الفہم بین و کتبہ
 کتبہ و کتبہ و کتبہ
 ان نظار کتبہ الانوار جلا شہدہ
 دینیہ در دستہ و آید
 کتبہ زنا برت و آید
 سازند و بارزدان و لوزان ایجا
 سازند و در دستہ کان ایجا
 بنیاد سازند و از دستہ کان
 دین ایست و کتبہ
 کتبہ از ان کتبہ
 کتبہ از ان کتبہ

آمدن حسین را دلیل آمدن کاروان صید با رخ خود برآمده
 او یزید قراک غازیان شیر شکار داشته اگر چه اشتهاد سپاه
 وی سد طرق و معابر قهره اما چون جنود مسعود از فرط سرگرمی
 شوق خصم آنکس خرد برد نظر کجیان وطنی بجزو برماند ریح صر
 صر بر ایشان سهل و آسان بود سه روز بجز از نور و ز فیروزم نه بود لنگر
 بهمن پاید امن نکشیده بجز بمعنای وقوه تائیدات اینر د بهیمنتا و
 باذن سلطان اقلیم ولایت ارض حضرت علی بن موسی
 الرضا و از ارض فیض تخمیر بعدت مور و صولت شیر باخت چون
 و تدبیر پیر کوسر قیامت غن یواز مناد بلند او اولو اکثر ستای
 فلک فرسا ساختن عازم مقصد کعبه طنطنه سرداری شیرین
^{دلاوران و تنگنا} بیشه بسالت و لوله افکن عرصه غمراکشته حسین و اتباع را بمخاد
 و قذف فی قلوبهم الرعب کونه احوال مبدل و بفجور و زلزله
 زلزلا شدیداً ارکان صبر و تر از زلزله یافته چون
 صرفه در جنگ و صلاح در کث و درنگ نیافتند از سفر
 عنان غریمت برافتند و چاکری و تعهد خدمت و در برابر

من تا چو در نظر حضرتان
 کوار جسم اندران خیر
 هم نیت کوه با شادی سر
 انجا جان گرفتیم زمین
 بر عظام می بریم تغییر
 زنده در مقام خود
 جحیم و آید باز طوفان
 مویله و آید باز طوفان
 اینها طوفانست و طوفان
 سیم اما قالیب پنجاب زید
 طوفانست از نظر
 فزنگ اثر در دستار
 در می آورد برین تقدیر کجبار
 یک درانغم داشت و چون در زمین
 فاجح میباشند می
 ای کل سر تو بر زمین
 در دیده اگر موی
 بودید شاید این سیدانند

قوه آهن غمقرب کا رطایفہ ساخته و این ممالک از وجویش
 پر درخته خواہد لیکن در آن اوان در اکثرت خنجر قاہرہ
 و افزونہ جیوش عد و خروش باہرہ ساحت سحر فحمت ہرآہ
 بر گروہ انجم شمش تک و ازین ناحیہ تا حدقت ہا ہر سز پیر کوب
 اشب دلیران فیروز خبک می باشد چون انطایفہ راسوامی
 استمت مفر و بغیر انملکت مفر نیست ممکن است در بعضی انطایفہ
 از دم صمصام تیش فام دیارک خون اشام غاریان بہرام مقام
 بان ستمہا کرزند و شیران بیشہ حرب و ہز بران عرصہ طعن و
 ضرب نیزہ در چنک و چنکالشان ہمیشہ از بر انطایفہ رو با
 خصلت تیز و سرچیہ پالتشان در مضمار جانستانی خویر است
 بتعاقب انگر وہ بیک ران جلادت باخند و در انکیزند و از انکہ
 دوست از دشمن نشاختہ باہر کیہ نامہ ضرب طبع رہنہامی دولت
 طرفین بچہ باشد اقدام نمایند چون ہمیشہ فیما بین انید و ولت عظیمی
 اساس دوست و ولاست حکم بچہ درین ولاہ بہمن مرحمت خالق
 توانا و منطوقہ و التدیوید نبصرہ من شیاء این نیاز مند دگا

لفظ و جزوہ در آوردہ
 اسبقا قصد و جی نیکتاب
 اوراد و جہاں کجا
 روز افزون مبدل خوانند بر
 صحت مزاج کثیر الاحتاج
 رسانند ہر گاہ چاہد پان
 بنیست عزیزان رضی عنہم
 شکر و فواہست چون طبع
 کشت و عقل است از خندان
 صفا و شہادت نفا و در دامن
 ماند و با حرص و از زوار در
 چہدہ شکر انید و طبع
 سوا التشریبہ در کج خلوت
 وظایف عبادت مطاہ علوم
 مشغولت و برون است مکتب
 مرصد از غایت بکسر و نظیر

بفتح و ظفر مخصوص و فرمانروا فوج چیره دست و قاتلون
 سلبه صفا کانتهم بنیان مرصوص سوپسته پشینه دوالا
 واقضاء را علی السنت بیشتر مراسم الفت و و دایما
 بین ایند ولت خدا داد معمول و از شما ایند و دمان عظیم شان
 رسم استلاف و یار بر سیکد کیر مرعی و مزدول کرد دیبا یاد ایجا
 سجدت عاکفان عتبه علیه خاقانی و سده پشینه کور کانی
 عرض نماید هرگاه احد را درگاه عظمت مدار تعین شود با فوجی
 از جنه جلادت منمو وارد کابل و ایلیجا نیر نهر نماید هرگاه
 امور که از طرفین محتاج با بلاغ و تبلیغ باشد بر وجه تبلیغ سیکد کیر
 اعلام و مقدماتی در موافق مراسم و شیوه قیور و فتن مصون
 و هم سدر راه نجات فراریان انطایفه خدلان نمون خواهد شد
 تجریر غ شهر فلان چون بیاسن مراسم داور و برکات
 انتساب بنجاندان حضرت خیر لثب صلوة الله الملک الاکبر
 درین سده سدره سلاطین رتبه بند کی و بند کازرتبه سلطنت
 و خرد و بزرگ ^{استان} جهم انداغ عبدا مملو کالاقدر علی ششی نفس

در دوزخین نامهاست
 حضرت فادت پناه افاضت
 کاشف ذنوب عارف شجاع
 کاشف الذنوب حافظ مراسم
 و اعد الله والامته صا و مصافح
 سعادت مند العارف مجتهد
 والعلی منسب انصار صاحب
 و بسیار از اینان و افاضه
 ضمیمه شریف است
 خسته مقاصد رضوان
 سخن بافت و غیره
 حالات ایشان و آثار
 و بیخ کربن و آثار
 و مؤلفان بافت نظر
 و تاویل کتب است
 و تالیف و تالیفات
 و تصدیر بر فو و درستی علیه

پشانی عموم، حجب بنا نه حلقه غلامر انیدرگاه را آویز گوش ساخته
اند و کافه عماد بطوق بندگی افزاخته بمضمون حدیث مشحون
من اعنق مومنا ^{یعنی بندها} اعنق التذ العزیز لکل عضوله من النار و عناق
اعناق بندگان موجب ^{ازاد کردن} آزاد کردن کوفین و مکفر ذنوب و معاصی
رفع سلسله رقیب از رقیبات سلسله عباد باعث رستگاری
یوه یوفد الناس بالنواصر علیها شد مانیز بر دست همت خسروانه
لازم فرموده همیشه طالب رضای مولای خود و جوایمی خو
شوند مرا لک الرقاب مطلق بجه قید بندگی از کردن بندگان
بر داریم و نیمعی را در درگاه پادشاه حقیق سر خط آزاد خویش شایم
نبا بر این تشریبا الی التذ و کفارة الذنوب و اخطایا فلان نام
غلام سرکار خاصه شریفیه را در سلک اصرار انظام و در زمره آزادگان
خسروی وومی و مقام داده توسن نفس او را مطلق العنان فرمودیم
من بعد آستان آستان نواز و غلامان درگاه آسمان طرار او را
بر وجه محرر گردانسته تخلف نورزند آنکه در بارهایون
مادر مارج تکمیل و صطناع مطابق کارخانه ابد عست در زر آول

مستوفی زنده رجبی عاشر ذی القعدة
سلام و تحیه مخصوصه مستغفره از غتاب
صلوات و طمان شجاعت و اولاد
با در آورش زینده کوز فلان
از واقعه مکه سوز جان کوز فلان
چندان سخن و ملامت جا و فزون
رسیده شرح شکر از آن در جزیه
عبادت توان آورد فایا با کلمه قضایه
تسکین در صلح چاره
بیت نیز کتب نظر خان توان
حافظه قضایه قضایه کتب
چون انشاء الدتعالی کذبت
حضرت سالار السید وارث اعجاز
شریف اعمال باشد علم التذ تقال
و دانای حسن اعمال
و محبت دین قضیه باید آن بزرگوار
و مبارک و با هم است و شک نور در
و محبت و غتاب مجموع مستوفی

که سابق

در سیاق عبودیت آموختند و میثاق ربوبیت گرفتند
 ارواح لاهوتیه را در الواح ملکوتیه جلوه دادند و بنا بر اقتضای
 ضدین را از متابعت عقل و شهوت نهادند کسی را از ذر ذر
 حق را از زمین طیب طینت و حسن اصابت اقرار مضمون ملی
 گفته اند انکار مقرون بلا در مباد در اشتیاق علی حسب تیر
 الافراق مسابقت جست در عالم ملک و شهود در معلم
 مواد موافق و عهد است بر طبق اجابت اول در جفا
 عمل جابد و صدق حقیقت ایمان اورا موکلین نشاء
 بشود و نیز شاهد پاداش کردار نیکوار در حضرت تار می شود
 مزید نعمت و وسعت و رحمت آمد جنبه عرضها که عرض است
 و الارض در حضرت همایون باینتر پیش از جلوس ابدان
 در در ثغر اسلام بساط جهاد و ربط بسوط بوج و تفضیل مجاهدین
 دین بنیدل نفس و اموال منوط فضل الله المجاهدین علی اقل
 عدین درجه هر آنکه از روز صدق مجاهدت خجور در راه
 دین و جهالت یدا و لساناً علماً و عملاً منظمه طور آورد

متعرق با هر چه بود
 که نماند فلک باج سروری بر سر
 بنیاد از جنس با او شمار
 عادت صحیح بود قبول در همه احوال
 همین باشد عقد موصلت و جان
 جانی را که از غارت فایز موقوف
 میگرداند چون با خالص کالیات
 دیگر در عوالات ختم نیست
 ایست بر این چیز شک و تضام
 بجز الدین صبر طریق غفلت میو
 و اتق من حضرت الهی صاحب آداب
 انهمی اصحاب و انهمی غیور
 سطور کرد در حق جاندها
 ان نور صفت و عدلیه بود غرق در حمت
 ساخته و خدیگ تقدیر نفاق و
 جای که در دار
 بجز شرم دل چگونه از ارم بر لب

ختم نموی که آفتاب دولت و اقبال نواب فرخنده فال
از اوج غر و جلال همیشه تابنده و ظلال شفقت و رحمت و کرم
و نفیالش بر بفرار غالیمان سپاسگهان پانید باد بجز تقدیم
شرایط مخالفت و وظیفه مصادقت بر این نور خورشید
اصابت قمر افاضت انعامی هر چه محض محرم الاموات موت
بر حیات مقدم گردانیده است در خلق الموت و بحیات
لاجرم بزوات و صفات و صورت و سیرت کل شیئا
شام و مجتمع بجه انفصال و قطع ممکن نخواهد بود کل شیئی که
الآوجه و سچکس را از افواج افراح در کام جان شتر و منا
و مصفا نمودن پس لب شوائب نواب که ورت پذیرفت
چنانکه گفته اند که ام سر و سهر را سپهر آباد در با جسد کوش
پیشتر بیداد هر انیه جمیع حکم شایسته روال و مقال است
شباب نیست هجرت از بنا خوشتر و خوشتر در اول عهد و وفا
سخت است پایست محمول ازین مفعول لکنه در نوقر سماع
اقدام حضرت رضوان منزلت فراوسر مرتبت بمعرب فنا

بصوب عالم عالم در وقت شام
چون مفهوم این مقدمه از جمله قضایای
مسئله است بویژه بنابر اولی از اسرار
زافغان ضایعه در قضایای
تشیخ در سراسر عالم
تقدیر و تقدیر و تقدیر
چون که اولی و دوم از
نفس از افغان چنانکه
از خود حقیقت از
مختص تا جایی که
ادراک روزگار و روح توان
عشره از ان نفس و کلام دارد
را به عقلا این نفس و کلام
در دنیا تقاضای روح و کلام
نست و در سراسر دنیا
تقابل این عظیمه جاست
نماید پس بالقره چون
ان نژاد از نژاد در حال این جهان

البید کند مرزا او امر و نوچی شرعیہ جناب معزز الیہ تکلف
 نورزند و در قطع محاکمات سجل اورا مناسط عمتبار دانند
 و احکام شرع را اورا جابر و نافذ دارند حکم والا شد
 انکہ چون جناب مستطاب حقایق و معارف آداب و
 قایتی و معارف انتساب افادت و افاضت الکتاب
 سیادت و نجابت پناہ شرایع و بدایع دستگاہ حاوی
 الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول زبده لفضل
 العظام عمدہ العلماء الاعلام ذوالمعالی و المآثر صاحب المناقب
 و المفاخر میرزا ابوالقاسم تقضلی باہر و علمی ظاہر
 و فطنتی بدیع و طینتی رفیع مشہور و ایام محمود نام میاشد
 در این اوقات مطمح شعاع آفتاب عنایت سلطانی
 مطمح نظر خورشید اثر سلطانی کعبہ جناب معزز الیہ
 بحسب حکم رفیع بمنصب جلیل و رتبہ منیع شیخ الاسلام
 دارالسلطنہ تبریز و مضافات و محالات سرفراز داشته
 اند خاطر خطیر ما نیز در پیوستہ ترویج دین مبسوس و تنظیم

شب باہ عالمنا ب برص کمال
 نفع نوربین خوش عالم
 صفت نقصان زینت فطرت
 احوال مستلانیہ سرفراز
 کہ ام صاحب شمت ابویار
 نفض نضوت سرفراز
 موصوف کشت در الاضرفہ
 از در دہرہ دہرہ شکر زار
 انوار کمال خاں کرام
 نفاذ کل خاں کرام
 چمن شایریم بجا بولت
 شکفت در حقیقت و جوش
 کیمت دارا اوراق و قبا
 باد فانداز کہ در ص
 بحر جرح شہد سرفراز
 اعین حقیقت زینت جادو
 ملک تاج سرفراز
 از خیم او نکلند نیا غدا

نثر اول

شرایع ملت متین نایل و رغب است لہی مجاہل تقوی
 و دیندار و شمایل و رع و پرہیزگار در عمدہ شروطن
 منصف جلجل است در ناصیہ احوال جناب مغوی
 الیہ تفرس فرموجہ و جناب اوراد افانین فضل و
 کمال و قوانین شرع و ادارہ قواعد علم و عمل بے بدل
 یافت ایم لہذا بروقی مضار و نگران ہمایون
 پادشاہی و بر حسب شایستگی آنجناب در ہذہ لہنہ
 توشقان سید و مالعبد ہا اور منصب از جہتد شیخ
 الاسلام دارالطنہ تہذیب و مضامقات سر بلند مہوم
 صبر و روق حکام سنت و کتاب در جہاں او امر و ہوا
 شریعت نہایت احتیاط و غایت احتراز مرعی شدہ
 ترشح فنون معالم و ینہ شرح انواع معارف
 یقینہ سلبو عمر شایع و ظاہر سازد در شایع اللہ تعالیٰ
 شرایع اسلام از خطا و ملت ضیف راز سہو و علل
 و مصون و محفوظ ماند و حکمی در منافی کتاب خدا

در وقوع ایلی حضرت ارادت
 شہادت مملکت نام و وحدت
 عادتہ شاد آن مہر لطف و محبت
 الہ غیبیہ بندگان و جہاں
 شکیبائی چارہ اختلاف بود
 جام ملت و تقابل اختلاف
 الاضاف ان عمدہ امر و اثر و
 بے بیاری نیست و اولاد کرام و
 توفیق سابق بہت در اولاد شہابی
 اخوان در شرایع و اخلاقیات
 مراتب جاہ و جلال از قہر و سعادت
 و امورات دین و دنیوی سعادت
 معجزات و معجزات و زینہ جان
 فیض جہت کسب سالیہ جان
 بیاد زینت و زینت و زینت
 علم از یافت ظهور شد نظیر جان
 بجا چہار کس مشہور چون یافت

داب کیریم آنجاوند کار مهید در نوع فرمایند درین الاقوال
 ممتاز و در نظر هست و در ضمن سرافراز باشد از لطافت
 امیدوار من وقت غمخوار است و یار من دیگر چه
 استاخی نایم همیشه در پناه حافظ تحقیق محفوظ باشم
 تیار در صفحات قلوب مجبین سلا غایت صفا
 بخش و تسلیمات در ریاض آمال مخلصین از فاضالت محبت و ولا
 نهایت نشوینماید دهد استخاف مجلس ساهم و اهرام صحبت
 صحبت گرام ساخت مرفوع ضمیمه محرم انجلا سیر دانند
 در استماع آنکه در اینو لاثر از شجره سیادت غر و علا از
 چشم خشم زمانه بیوفا سجاک تنگه و فقا افتاده و سنالی از
 ریاض فیاض زندگانی رفیع عالم بالا مبعده صفا ثابت
 و فرعها فاستاء نهاده صورت طلال و کمران قرین
 حال این محب جانی شد حیف و صد حیف از آن نوباه
 سبتان بانا در سنوار طراوت جوانی تمتع نیافقه بوج
 در دست اجل او را در ره بوج اما چون یقین است در مهربان

در در ذوق چون عالم افغان
 انوسر و سایر بزرگواران
 قوتی بسیار در وقت سوز
 طم از تصور این واقعه جان سوز
 عاجز است و قلم بیان از غیر نیست
 این عادت محبت اندر حاضر زبان
 این عادت محبت و دلال کتاب
 در کثرت سخن که در محبت
 دلالت شکر باشد که در محبت
 صحبت آن خلاصه در اول کتاب
 بیان نواز و در دوم در وقت
 حال شکر است که در وقت
 الموعوبت آن فقا در خاندان است
 شرح نواز داد شرح بجز
 شرح نواز در کتب شکر است
 نواز داد فکرم که در و طلال
 لاجرم سدان با کبره و طلال
 طباب نواز در حضرت سبب
 الاسباب مهربان است

مخروم لازم است در این سراج فانی میرکاشانه
 جاودانی آورده و دل و جان همکنان سلا سوخته تا جیره بسرا
 کوه حالیانه مراد در محمد این بار لزان تهنه نمونه پروای
 فکر و شیخ در عقده غم و الم از جان و دلم توالم کوه اشک
 چشم تا با هر رفت و اتم تا با به هست بر در دلم از راه
 تا ما هر گواه استماع احوال عظیم الاهیال این شسته
 بال در درین قضیه پر لبیه دست داده در ستان الجاست
 طاقت آن و چون یقین میدادم در خرام بلند مقام
 ازین واقعه تا اثر و تفکر تمام خواهد بود اقلام ارانها و اعلام غصه
 و الام کشیده لوازم پیش مر عم میاید امید در بر عمر گرمی
 آنحضرت بر کت و روح پر فتوح مغفرت و منقبت
 مومر الیه رحمت قرین باد اکنون اقدام بمبر اسم و فاق
 مقتضی معارم اخلاق آن یکسانه افاق است و از مجار اجری
 احکام و فادار تقویت و تربیت سرکشکان بودی
 امید واریست و در حفظ خانواده شیار لطف و مرحمت بشمار

دولت چه چاره درین نام غم
 چاره نیست و چه فایده درین نام
 در هم چرخ به بخواران می پس
 رضا تقضا فضا و تا الیه را چون
 سینه کویدر الله و تا الیه را چون
 حق سبحانه و تعالی را درین
 با یوید و احباب این صبر را
 صیبت اجر معصومت صبر را
 جلی قیامت جزیل کرم را
 در آن وقت کز او کرم را
 در حق بدای
 قیامت
 من ز فادار است
 من یک کار است
 چون یک و بیاید قطره دریا
 دره کوه شمشیر در مقام
 رسد و زبان خاص بخانه
 اختصاص این صفت بخانه
 بصورتی عدم تو شسته
 بصورتی خوش بود
 بصورتی خوش بود

محی و مزین آیر فکر صاف و سیرمانیدر با بجهو لویه صفر علیهم
 هر مطلع تخنق بوجو بمقطع این تفریق که هست شد هر آنیکه
 بصبر سجا صد می آمد و در دامن صبر بست کجه میجو که چه این
 حال صعب و آهست چه توان علم کرد کار این است
 و در اوقات خلوات از خضر قیاض اسکا جات این مسلت
 می رود که هجبان زودینغ داشت وفا تو از
 مغفرت درین مدار چون کل اشیا همینه زوال
 انتقال اند و لازمه فنا و اختلال هر اینه با بصر ترخی و با هر
 قوس مقرون است هر که الباس حیات پوشانیدند کاس
 مات نوشانیدند که انما فلک تاج سرور بر سر
 در بند حادثه آخر با او نهاد غرض ازین تصدیق است
 در چنان استماع افتاب در فلان نداء از جبر را ربک رضیه
 مرضیه بکوش جان شنیده در مقام و مقصد صرف و جوار
 رحمت حقست توطن فرمعه حق علیم و علاست و کفر بالله شهبه
 در این مخلص درین واقعه هالیه بر سایر اجباب و کل لصاب

دست نجاش حجاب زوال
 مانده و طایر و داد از شکران
 در زینار شده بود از زبان بیان در
 چو این سخن نامند صلح ابرام
 سفر سبب در صورتی که
 بیول اسامع بن خاطر شاق
 از درین سخن کزیم و در زبان
 از این سخن را بوضوح
 معجزه زدن بیضه علیک
 و بیست معنی خانیان
 در سخن در غور از دست
 و او اندر بار کس
 و او در کوسه شکران دل
 از کجک و خضر از عهد عاقبت
 و سلفان نشان سید و ولیدی
 کوشه برین فک نیم را در کجا

برآمد و بنوبه وزارت و مضطرب و بیقرار در آمد و ده در دل بی
 اختیار از کفر صبر آواره شد ناله گوار از سر حسرت چو دل صبر
 پاره از تشرین مصیبت دلسور شمع جان افروختن و از
 شعله این شمع ماتم اندوز خانه دلم سوختن گرفت فریاد
 در جانم لب آمد زغم دل افسوس مرا قادم را حالت است شکل
 در حیف و هزار در رخ از ان نور دیده در دیده ما را زنجیر خویش
 گریبان کوه و رفت خاطر جمع مجبان با پریشان کوه و رفت
 ازین غصه در آن غنچه کاشن لاله نهور بر شاخ جوی خندان
 نشده بود در سموع فنا و ازابو نمونو چاک شد سینه و بر دل نظر
 افتاد مرا حال دل دیرم و خون در جگر افتاد مرا و این
 غم در آن کوه و جعبان بین جعبان سوا کجام دل ندیده
 و حکیم موت سر بره فوت در چشم ز کس و ش او کشید
 لاله صحرا حسرت چشم خونبار من است غنچه گلزار محرومی
 دل زار من است ازین رحلت ناکاه آن یور مسند غر و جا
 کاه نغان و او یلا بفلک لافلاک رسانیدم و کاه از خسروش

از حال محنت او نقد و کاه چون
 از آن رخسار خسته غمناک
 مردم قار عجمه خازند و این
 در سر خود کجا زدی و این
 کارش را باشت که در آن
 نجه و در این بقیع نشوده
 از دستش در این انصاف در
 از کجک عدل و انصاف در
 از کجک عدل و انصاف در
 اطراف و کتاف پیوسته
 گفت در زبان نغز و در
 گفت در زبان نغز و در
 عیب است از آن نغز و در
 بیست و شش و بیست و شش
 کنند و بیجان در
 بیگان است و بیجان در
 ایل عزاف است و بیجان در
 بی بی بی بی بی بی بی بی
 محض است و چون او را بگویند

پس از جلوس همایون ماینر بر طبق اعمال انروز صدق
 ارادات بروز داد و نقد اخلاص او از غل و غش خلاف
 خالص و از محک عم استبار کامل عیار آمد پادشاه سبق
 اجابت و صدق ارادت را اکنون از حضرت همایون
 ما نوید پایه قرب بنید و مزید پایه رقت پاید بسا بقون بسا
 بقون اولئک المقربون خلاصه شیب کلام تربیت
 دیندار رود و تو اهر جناب قدسی نساب تها تود معارف
 انساب عوارف و محامد انساب نستیجه العلماء انعام
 سلاله السادات العظام فخر الحجاج و المعتمدین مقرب النجان
 حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام دار السلطنه تبریز
 است در از بدایت در رود و لیعهد مبرور لبه الله خلل النوا
 بساحت آذربایجان در بدل نال و جان در کار بوج و صدق
 ارادت و خلوص نیت او معیار جناب منقر الیه
 در راه دین و دولت متمحل زحمات فراوان و مشکفل خدای
 نمایان کردیده ظاهر او باطنا و لسانا در مایند دین و تشویق

از ان جناب خوش بدار بود
 ندیدیم که است محبت مخصوصه
 و هزاره از دست در دست
 ایشان در نیک و بدین
 از صد کرب و دشال و کلان
 کرب جلالت در کجاست
 خلافت میراند کجاست
 نشان کفایت سبب ان
 سلطنت ایشان امیر معرفت
 عظمت کجاست امیر معرفت
 در نسیب بیجا نفعی نیست
 و سبب کرامت کجاست
 خلق است میان با حق
 عالم است و ایمان
 ان کوه از زبان من
 کوه بعبادت

مجاہدین و خدمات دولت و صدقات ملت و حفظ
 شعور و نظم امور پیچیده من الوجوه نقص و قصور نگذاشته
 حاصل عسر و خوار و ترویج شعار شرع و انجام مهم
 دولت اسلام داشته مورخ خوار و چو زور خود در خدمت این
 و دولت سفید کرده اکنون که ایام شباب و بکھولت و هم
 تبدیل و قوار حسته است و مشاعر عقلیه تعدیل یافته و از این
 مجرمات محض خیر و صلاح و فور و فلاح کشته فلان
 سئل منصب جلیل شیخ الاسلام تمامت مملکت اذربایجان
 بعد از کفایت و کفالت آنجناب مفوض داشتیم که
 در لوازم شغل جلیل سعی جمیل منجبه ترویج شعار شریعت
 و انجام خدمات دولت و اصلاح انام و رعایت مصالح
 اسلام و قطع مشاجرات و فضل و عاومر جهد کند مقرر آنکه
 برادر فرزند میر نامدار و نور چشم خجسته تهر کامکار
 قهرمان میرزا صاحب جهتیار مملکت اذربایجان بجمیع
 ممالک مذکوره از بلاد نخجی و ایلات و دہات تاکید

فردا از اینجور حکم صحافت
 و تجریت بلاد و ترویج عبادت
 صحافت چون صلاح
 شناسی در عروج جان
 کوه سبل و با جوج عبادت
 اول کوه با جوج و با
 از اهل فن و فضا است و
 بسیدن کوزبان کتب و
 در شان بن شخص او چند
 ان فرج در معاملات و
 انده ان کوه در صحافت
 اولست و در صحافت
 ضایع و حد از ان کوه
 ظلمت در ازل تا بعد از
 در وقت ان است
 در حد اساتذت و حال
 اصحاب ظلم بر وفق
 جهت دایست که چون

مغروب شده و دعوت حق را بلیک اجابت کفایت به علم الله
 هر روز استماع آن خیر نماید چندان جزین و طالت و خرج و
 کلمات بخاطر فاتر راه یافت در خانه هر زبان عشر از عشر
 و کمر از بسیاران میان قلعه نحو تا دیده دید واقعه زین صعبت
 نذیر دل گین خستنی کس بر خبر نذیر آما قضایا بر زبان
 و تقدیر آسمان خبر صبر و رضا چاره و تدبیر نیست تقدیر
 چنین بجز منخواست خداوند ما را بجز صبر و رضا چاره نباشد
 چون آن عالمی حضرت اعقل و محبان و اکمل زمانند بر مضمون
 کل نفس ذائقة الموت مطلع گشته اند در هر چه فرجیات
 نیست در این خطاب نمیرود هر این سه سزاوار است در پناه
 به ایت استغوا بالصبر و الصلوة برده نص و الذین اذا
 اصابتهم مصیبه قالوا انالله وانا الیه رجعون و شیوه خواهی
 تا از فریاد اولیک علیهم صلوة من ربهم در حمت و اولیک
 هم الممتدون مستفید شوند از الله در حق سبحانه و تعالی این
 خاتمه مصائب و فاشحه مواهب گرداناد احکام الله تعالی

این حدیث را با جمیع احادیث
 هر روز استماع آن خیر نماید
 کلمات بخاطر فاتر راه یافت
 و کمر از بسیاران میان قلعه
 نذیر دل گین خستنی کس بر خبر
 و تقدیر آسمان خبر صبر و رضا
 چنین بجز منخواست خداوند
 چون آن عالمی حضرت اعقل و
 کل نفس ذائقة الموت مطلع
 نیست در این خطاب نمیرود
 به ایت استغوا بالصبر و الصلوة
 اصابتهم مصیبه قالوا انالله
 تا از فریاد اولیک علیهم صلوة
 هم الممتدون مستفید شوند
 خاتمه مصائب و فاشحه مواهب
 احکام الله تعالی

در مقصد اصلی اینبار مرزعه جهان حصول حاصل ذات پد
 اوست و علت عالم از خبیار از صراموات
 عدم نموده کتیار کو بر تانباک او وصلوات لطیبات
 بر آل و اصحاب او باده جعفر ابادت جعفر یار همین
 سالازند و حدیقه دین مصطفویرا نازل منزل ابر بچار و لیا
 سپهر لا جور در بآبر و برایشان کرد هست و اعانت
 شرعشان عبدالتدنبده که و مومن ابا دایمان صلوه و
 سامان و بعد بر واقفان موافق توفیق را که استمقر می
 امور توفیق کرده مخفی نماند در سر زمین زندگانشان
 درخت نیکو کار شمر شمار بر خور دار از آنهاست
 و در زرغونگاه دنیا در مرزعه اخرت است افشاندن تخم
 بستکاری سبب ادراک ربع رسکار در وقت
 حصاد علمها بنیاء علی هذا وقف صحیح شرعی منقو قرچه نور
 زینت آباد و جعفر آباد اقل خلق الله محمد مهدی ^{عظیمه} است
 الذی اصل النکاح و حرم الزنا و جعل من کل الزوجین الذکر

در مقصد اصلی اینبار مرزعه جهان حصول حاصل ذات پد
 اوست و علت عالم از خبیار از صراموات
 عدم نموده کتیار کو بر تانباک او وصلوات لطیبات
 بر آل و اصحاب او باده جعفر ابادت جعفر یار همین
 سالازند و حدیقه دین مصطفویرا نازل منزل ابر بچار و لیا
 سپهر لا جور در بآبر و برایشان کرد هست و اعانت
 شرعشان عبدالتدنبده که و مومن ابا دایمان صلوه و
 سامان و بعد بر واقفان موافق توفیق را که استمقر می
 امور توفیق کرده مخفی نماند در سر زمین زندگانشان
 درخت نیکو کار شمر شمار بر خور دار از آنهاست
 و در زرغونگاه دنیا در مرزعه اخرت است افشاندن تخم
 بستکاری سبب ادراک ربع رسکار در وقت
 حصاد علمها بنیاء علی هذا وقف صحیح شرعی منقو قرچه نور
 زینت آباد و جعفر آباد اقل خلق الله محمد مهدی ^{عظیمه} است
 الذی اصل النکاح و حرم الزنا و جعل من کل الزوجین الذکر

زندہ ہر جسم حق علیم است مردل آردت منزل از قصبہ ہر رقصای مجوی
نہ نقد نگران و پریشان است کہ زبان بیان قادر برادہ شمشہ از آن بوالعجب
حدیث شوق ہمین برہم ہوتی تو سخن ملکیت دگر با عبارت ایش عجز بقہ
خاطر انور از مفاد و ضات فوق کسر و مراملات صحر پر کاشن صدم را بر تطلہ
سلفہ و باب تفکر بر در ہر آرزوی کشادند من ہر دامنہ چه واقع شد کمان
چہ لہو کہ نظر انداختہ مار یکبار بخین اگر شمیمہ کہ مہ شفاق نسبت باندہ
سائق بطریق معصومہ درین سخاوتہ فرمود از بندہ نواز تو نقصان کند مید
ہر بیابان بی پایان ہر فرود ستارہ ہر جوری طی شدہ از دست رفیق غم و ہم صحبتی
برنج و الم نجات حاصل شو دل سویت از نثار بجان میکدم را جانہ دل
سویت از آن میکدم را در صفت محبت و مہجرتی در میاہ مخلص جانہ
وان سرور رفیع المعاز واقع شدہ چون اقلام حقیقت ارقام متو فیما بلکہ
مبارک و او ہام محرمان دفاتر مفاکرہ و ہمام از رسم کم و کیف آن کاہست و بپا
نکتہ دانان از توجیہ و تعریف آن قاصر شروع در ان نمیرود قدم قدم در سر کویہ
شرح اردو مندر و شنبائی مرنند در ان نیز چون کتاب دفتر خانہ ایشہ
و خیال از تحریر صرف مفصل آن عاجز نیز زبان بیان گاہ دہشتہ مرتب این ملت پر

جہاں غمیدگان ہنہا کشدگان
سہ اسیر از بندت اصلی و مرتخت
بوجہ ہر سہ اسیر از بندت اصلی و مرتخت
جہاں از دم شفاق و مکارم اخلاق ان
بازہ از آفاق غریب و غیب نینہا بکلفہ
بازہ از آفاق غریب و غیب نینہا بکلفہ
و بوزشک و بارانہ معصومہ
است قدیم و عادت فرخندہ سات
مصعد اوقات جاہالت نیاہ پیوستہ
شدہ امید ہر گاہ چہالت نیاہ پیوستہ
منقصہ اف ختم و افانم شارق و مغاب
بازہ در زباز و جہانت کجاہم از اقبال
عزت و شرف تسلیم ہر
نامہ دلکش و رفیع فرح افزا ہر تازہ
ہر آن جسم ہمار در لطافت چون
شیم کلزار خرم و شاد کلزار
فوجہ ز قبول آن نیاہن
در چین از دہانت از خیال اقبال

حرف مجاز بسیار هر چند چشم ما نماند غم نیست در میان جان اگر چه در
 مورد جانها است و خرم حاصل عمر را با سر و دهر اما بجهت در تخم محبت در زمین
 با قیامت و خلل پذیر نیست با تو احوال مقابل را غم حواله رفت زایه تصویر بر او
 با تو عمرش حاصل و مراد است حاصل را زبان فصاحت است بر شایع بود
 بسر شاد بود زبان و صالت کنون هم نیم تکلیف از تو خالی هم نفس است
 خیل خیالت حق در ذوق مشوق با درک شرف موصلت آن حضرت است
 زبان بزبان افزونست و شرح آن ز درجه بیان بیرون یازبان وصل تو
 در زبان من شده نام خمشر تو هر زبان بر سر جان من شده مهید از شاد
 محاکات کلش مصداق بی پیوسته طراوت بخشید صلا محاله ذریعه مباحث
 سفاقرت و وسیله سعادت دنیا و دهرین خلم هر چه از اطباء از هر جواب
 تجا در موقوفه غنیل متقدم بود هر دو خاصه مشک بار در روزی شان مشک خلق
 چون شسیم با د بهار بر ریاض حال مشتاقان ز دیده شام در دمندا از معطر کرد بنیاد
 شایه این معجزه بر عبارات لایحه آراسته در نظر صحاب شوق طوبه معجزه و این
 در برابر الفاظ در حضور ارباب نیازگر شمه گمان نقاب ناز از چهره کشفه معنی نویر مهر
 محبت از سر چه غیب منصبه شرف شاقان و جوان رسید و صورت خلعت و نفرین

از روی شادمانی
 شرف قیامت است
 نظر این معجزه در طریقه ادب
 مراد است از مقام ارزوفاست چون
 حقایق امور بر این زمین نماند
 جوواره از سر تا سر نماند
 جوواره فروخته سالک است در آن
 اوقات حال آنکه کل در بر در آن
 حالات حال است سلطان جهان
 معجزه لغات است علامت
 جبین از غلظت در زبان
 در حال تو شرف غایت
 دلگش و مغیبت و ایند خزان
 اعظم در حیل تو وقت فراغت
 موافقت در شان را به بهار موصلت
 مدبل ساقه ریاض پیغمبر
 حجاب لطاف مغایرت نظر از آینه

ان مفاصه فتوح کتر و صل شد ای خط تو بر آئینه دل زنگ زد از من با تو
 نیم فرو تو نیم نیر جدا بجم مع جسم بعد لیکن والروح مع الروح قریب
 ابد صفا کاشته قلم محبت رقم مشخو مر نادیده از شاهده جمال با کمال ان
 یار عمسا محروم شده از بسیار شکلبار بنور و تاریک است و تن با توان از بار غم
 و الم چون موی باریک جان مجزون اغصه فراق خرابست و دل پر خون
 درش شتیاق کباب جان شیر و جگر پاره و دل پر خون است در دیده
 غم دیده جلویم چون است با کلف ز بانم را قدرت آن نیست در قصه پقصه
 در رخسار دلم را طاقت آن که که کجاست شکایت مجبور بر زبان باند مانده ام
 از یار هر روزنده ام زین کس تا زنده ام هر منده ام همیشه نام غمناک و جان
 مشرف به هلاک مشغول به آه در زانم در تنه تملک در به باد رسد کردانی و
 و در حیرت ابد خسته و خاطر بنده بر کجاست نشسته بجم و صفحه
 حال از خط خال اختلال خالی بنجو و هیچ صورت قرعه فال موافق مقصود می
 نمی نمونا گاه نسیم و لایتماسوسن الله وزیده و نامه دلخواه از ان اجرت نپاه
 رسید دلم بنگین رخسار تو راه ز خط تو شد ساد احمد کند و از نوید
 ص از ان بشارت تفصال الحال نچندان خوشحالست در صفت تو اندر کج جان خوشتر

دلگشا ای جوان
 سان ای صبا ای کوب
 تو خجسته ای
 ان شسته جان است
 با جان صفات
 فادار سخی
 اورا به نازد
 مود در خل
 با جانم ز جهان
 که در صوغ
 بسیار در کجاست
 شایده نشسته
 نشسته سان
 چار با صحن
 وفای و شکایت
 است و از زبان
 انصاف و او را است

الفعاليه بانظرف به تحقیق سوپست مرقوم قلم محوت قسم فرموده بعد
 در حال در هر اسم مکاتبات غفلت واهی واقع شده باشد درین باب
 محقق بناتیش کسان محب در برگاه جهان بنه روانه منسایر اکثر از راه دگر بزرگ
 میمانند و بعضی از این راه فرشته باشد متحیرم در چگونه کتابت محب را با اینچ
 رسانیده اند و الا سرشته اسال مکاتبات لواز دست نداده بتور همو هم
 یعنی که را معمول داشته در اعلام چگونه حالات ایها واقع شده است و محبت
 کس عمده روانه خدمت شریف نهم غیر تقصیرات خواسته خواهد شد و چون
 خاطر آنت در از لوازم صداقت و اتحاد بیشتر از بیشتر هم آید نامه نامه در لطف
 در هر طرف جانب آن در بنال کفن محبت و اندوسر چنین محبت نامی مخلص شایسته
 بود در شرف او ان در شرفتون مزاج و لاجبه منطفی بود مطالعه ان مشرف شد چون
 بنبر سر در و بخت و مشعر بر شرف و بخت لوب باعث از دوا و منرت کتت مهید
 در جمیع یاران با چشمه در استکام و مقصد الماع باشند تمام از شرف صحبت تمام
 بخت محروم و از خارقین محبت منعموم کشته عتبر بل لجه نهم در ذکر فکر فخریم باشد تخصیص
 حضرت فلان محبت قسم در بیچوقت از دقات نبوده در ذکر اسم ایشان شده و کار بکریم
 شاره انزین منت در بودستم زدیرا تو فرد خفت لوبی بالباب بار باب و بار باب

اینها را در هر اسم مکاتبات غفلت واهی واقع شده باشد درین باب محقق بناتیش کسان محب در برگاه جهان بنه روانه منسایر اکثر از راه دگر بزرگ میمانند و بعضی از این راه فرشته باشد متحیرم در چگونه کتابت محب را با اینچ رسانیده اند و الا سرشته اسال مکاتبات لواز دست نداده بتور همو هم یعنی که را معمول داشته در اعلام چگونه حالات ایها واقع شده است و محبت کس عمده روانه خدمت شریف نهم غیر تقصیرات خواسته خواهد شد و چون خاطر آنت در از لوازم صداقت و اتحاد بیشتر از بیشتر هم آید نامه نامه در لطف در هر طرف جانب آن در بنال کفن محبت و اندوسر چنین محبت نامی مخلص شایسته بود در شرف او ان در شرفتون مزاج و لاجبه منطفی بود مطالعه ان مشرف شد چون بنبر سر در و بخت و مشعر بر شرف و بخت لوب باعث از دوا و منرت کتت مهید در جمیع یاران با چشمه در استکام و مقصد الماع باشند تمام از شرف صحبت تمام بخت محروم و از خارقین محبت منعموم کشته عتبر بل لجه نهم در ذکر فکر فخریم باشد تخصیص حضرت فلان محبت قسم در بیچوقت از دقات نبوده در ذکر اسم ایشان شده و کار بکریم شاره انزین منت در بودستم زدیرا تو فرد خفت لوبی بالباب بار باب و بار باب

بخواج چون شرباب دینین قندح ناله چون زیر باب و دل تشو چو کباب

قلی فرمده بجهی در هوا خوش شد با نظیر تشریف خواهند آورد بدین شده که بر جان

فشانم ریاست اگر نشان برخلاف مواعید سابقه در عهد فرمده تشریف آوردند که

چو سه روز در خدمت ایشان بسر برده بجز از آن بگذر متوجه فلان شوم بر بنخواج بوج از هنر

دعده یکرا و فابکن زیاده چه نویسم هر چه زود تر باز نظر از دل اجبار داشته شو

مقاربت میر کوه

با بنجام رسید و با ختام کشید این کتاب هیاون و خطاب فصاحت مقرون سخن آری

دو شیرزایت پر غنچ و تدلل بل عمان جوام بلاغت است و آمان زو اهر برعت همه غالی بو آیت

و شقه لالی ز سار هر سطرش از طره خوشگنی و هر سطرش پریا به دفتر سخنی اگر زیبا می سپرداوشش خند

منزه است و هرگاه افسر کاوشش دانند و این خرمیه در رفیق زهر شوخت نظراف

مکاتبات و نظراف مراسلات خداوندان و غر و مند ان فن در شجره عالم سلک در میرزا

محمد یحان و نواب صاحب میان سید الوارز اسند لاد بالخط محی المرم میرزا ابوالقاسم احم ای

الفرانی الملقب بقایم مقام حسب الفرائش عالیجاه رجعی ایاه عزت و سعادت همراه

اقامیر محمد صاحب از المقلب ملک الکتاب بخط اقل الفخر جیب التدری شریزی

۱۲۹۸

تقدیر
تعالی
از دست دادن ای بار خدای
بجای با هیچ سبب
هر چه خدا در اینجا از طریق لغت در علم
بده از صورت محبت جان سخن عقیدت
بجز از میدان بر دست داری ایجا
منم چندان برادرت هر چند چو
و شکر کلام ارادتت منم چندان
محبت زیاد است چون اسباب
محبت که با قامت نیست آنچه
محکم است در نزد من و در میان
نمیزد و در نزد من و در میان
تواند از چهار در گذرد و فارغ
اسید و دیده بخت مبارک بجا بر فرج
بسیار بود

۱۲۹۸

